

## داستان یک آیه:

حق، در پیکار قهرمانانه تبوك تخلف ورزیدند و در آن شرایط سخت و سرنوشت ساز برای اسلام و پیروان آن، دعوت خدا و پیام آورش را نشنیده گرفتند و از یاری حق و عدالت سرباز زدند؛ چرا که آنان مانند در مدینه و بودن در کنار خاندان خویش را بر همراهی با سپاه توحید که آماده جهاد و پیشروی بسوی تجاوزکاران بود - برگزیدند. از همراهی با ارتش آزادی بخش سرباز زدند. ارتشی که برای نبرد با یکی از دو ابر قدرت آن روزگار، یعنی امپراطوری عظیم «روم» از مدینه، پایگاه توحید و تقوا آماده حرکت بود و پنجه در پنجه غولی افکنده بود که در میدان رقابت و جهانخوارگی بتازگی توانسته بود بر رقیب دیرین خویش امپراطوری ایران فائق آید و خود را پس از آن پیروزی، یکه تاز میدان در سراسر جهان قلمداد کند.

آری این سه تن از همراهی پیامبر و ایمان آوردگان به خدا که برای رویارویی با چنین دشمن قوی پنجه ای در حرکت بودند، سرباز زدند.

### آخرین تصمیم

پس از اینکه همه مردم مدینه از زن و مرد، پسر و جوان، بزرگ و کوچک تصمیم گرفتند با این سه گناهکار رابطه خویش را بگسلند و حتی سلام و درود آنان را بی پاسخ بگذارند، آنان نیز آخرین تصمیم خویش را گرفتند و ناگزیر بر آن شدند تا مدینه را پشت سر نهاده و برقله کوه ها بالا روند. کار آنان به جایی رسیده بود که زنان و بستگانشان نزد پیامبر شتافتند و گفتند:

# بهترین روز زندگی

سید مالک موسوی

ترجمه و نگارش: علی رضا کرمی

### شراره های دل

.... دیگر چه دلگرمی و دلپستگی ما را در مدینه نگاه می دارد؟ در صورتی که نه پیشوای محبوب اُمت پیامبر گرامی با ما سخن می گوید و نه برادران و خاندان ما! بیایید از شهر خارج گردیم و رو به بیابان و کوه آوریم و همچنان در دشت و کوه بمانیم تا یا خدا توبه ما را بپذیرد و بر اشک ندامت و حسرت ما مهر آورد و یا بمیریم و خسویشتن را از این زندگی خفّت بار و تنگنای طاق فرسای آن که خود ساخته ایم برهانیم! آری، این جملات شراره ای از شراره های دل سسوزان آن سه گناهکار و بازمانده از جهاد در راه خدا و آخرین تصمیم آنان بود. آن سه چهره ای که از همراهی ایمان آوردگان و مجاهدان راه

و علی الثلاثة الذین خُلفُوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیثوبوا ان الله هوا لتواب الرحیم . توبه: ۱۱۸

و نیز خداوند توبه آن سه تن را پذیرفت [که از جهاد در راه خدا] بازماندند [و بخاطر تخلف از انجام وظیفه، جامعه اسلامی روابط دوستانه خویش را با آنان گسست] تا آنجا که زمین با همه گستردگی بر آنان تنگ آمد و جانهایشان در پیکرشان نمی گنجید. [به گونه ای که گویی برای خود جایی در وجود خویشتن نیز نمی یافتند] و خود در یافتند که در برابر خدا جز او هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند نخواهند داشت آنگاه خداوند توبه آنان را پذیرفت چرا که او توبه پذیر و مهربان است.

ای پیامبر خدا، خبر رنجش خاطر خطیر شما نسبت به مردان خویش را با تأسف بسیار دریافت داشته ایم. اینک آیا از آنان جدا شویم؟ پیامبر گرامی فرمود: نه! اما روابط دوستانه خویش را بطور موقت با آنان متوقف سازید. اینک بجاست که این داستان شنیدنی و درس آموز را از زبان «کعب بن مالک» که یکی از آن سه چهره است بشنویم:

#### کاش رفته بودم؟

او داستان را با سوز و گداز و اندوهی جانکاه این گونه آورده است:

هنگامی که در جریان غزوه تبوک از فرمان آماده باش پیامبر سر باز زدم و برای جهاد به همراه سپاه توحید نرفتم، از هر زمانی تواناتر و دارای امکانات بیشتری بودم و پیش از آن هرگز آن گونه امکاناتی که بتوانم زاد و توشه و مرکب و سلاح، فراتر از نیاز خویش فراهم کنم نداشتم؛ اما در آن شرایط، دارای زاد و توشه و تجهیزات و دو مرکب بودم. پیامبر گرامی نیز برنامه اش این گونه بود که همه پیش بینی ها و آینده نگرهای لازم را برای سعادت و امنیت جامعه نو بنیاد اسلامی می نمود و تدابیر شایسته دفاعی می اندیشید؛ به همین جهت کمتر اتفاق می افتاد که جهادی را به پایان نبرده ناگزیر به جهاد و دفاع دیگری برای رفع تجاوز و شرارت مشرکان و کافران نگردد. تا جریان غزوه تبوک پیش آمد و آن را نیز در هوای گرم تابستان در دستور کار قرار داد؛ و برای حق و عدالت و استقلال و حریت، خطر سفر دور و دراز



ایمان، با جدیت و تلاش آماده گزارزار گشتند و پیامبر گرامی در آن بامداد بیاد ماندنی به همراه مسلمانان حرکت کرد در حالی که من خویش را آماده نساخته بودم و همچنان در حال سستی و کسالت و وقت گذرانی بودم که آنان بسرعت بسوی هدف شتافتند. تصمیم گرفتم هر چه زودتر حرکت کنم و به آنان برسیم و کاش چنین کرده بودم، اما نشد. از این رو پس از رفتن پیامبر و مجاهدان، هنگامی که در میان مردم راه می رفتم این درد مرا اندوهگین و ناراحت می ساخت که خود را جز نمونه ای از عنصری که غرق در نفاق است و بی هیچ دلیل قانع کننده ای از رفتن به جهاد سر بازده است نمی یافتم.

کعب بن مالک چه کرد؟

پیامبر در مسیر راه تا میدان جهاد از من

و دشمنان بسیاری را به جان خرید؛ و برای مسلمانان جریان را آشکار ساخت تا خویش را برای رویاری با دشمن و ترساندن تجاوزکاران با همه وجود آماده سازند؛ و برنامه و محور عملیات را نیز برای آنان روشن ساخت. راه این جهاد بزرگ را پیامبر هنگامی در پیش گرفت که میوه ها رسیده و سایه ها آرام بخش می نمود؛ اما من به فرمان جهاد دل سپرده و بر آن شدم که خویش را آماده سازم تا در بامداد حرکت بسوی میدان، همگام و همراه مجاهدان باشم. بدین منظور به خانه آمدم؛ اما کاری انجام ندادم. به خود گفتم: من هر لحظه ای که بخواهم حرکت کنم می توانم خود را به سرعت آماده سازم.

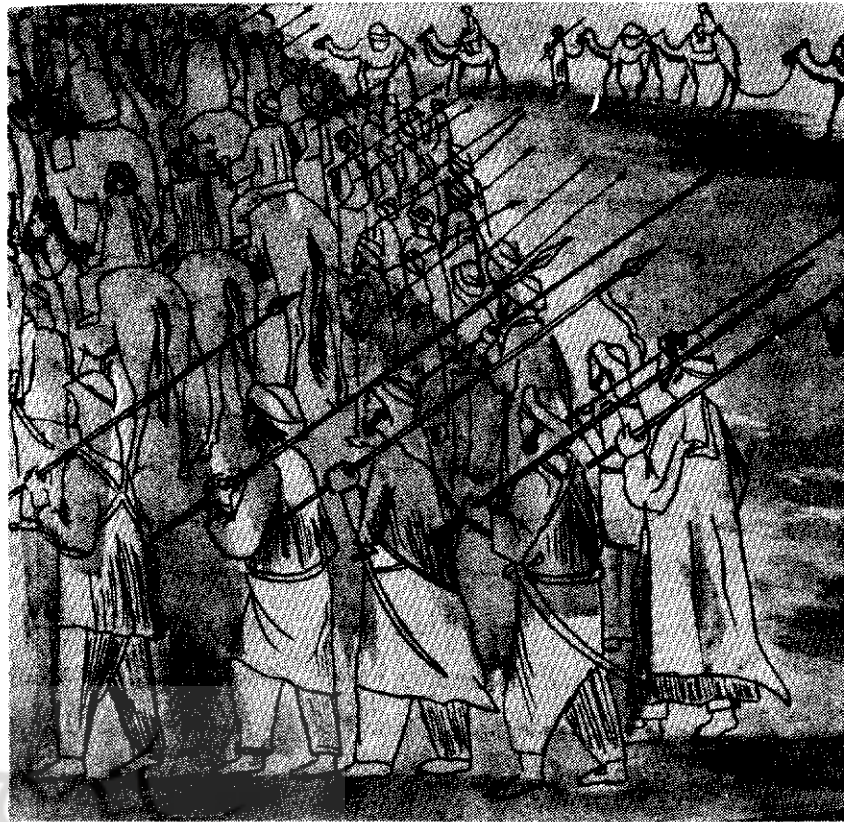
و همین گونه سستی و ضعف احساس

مسئولیت بر من چیره گردید؛ تا مردم با

روی برگرداند و سلام ما را بی پاسخ نهاد. به مؤمنان و مجاهدان همراه او سلام کردیم، آنان نیز پاسخ ما را ندادند. این جریان به خاندان ما رسید، آنها نیز با ما قطع رابطه کردند. ما به مسجد رفت و آمد می کردیم اما نه کسی به ما سلام می گفت و نه با ما گفتگو می کرد. کار به جایی رسید که زنان ما نزد پیامبر رفتند و اظهار داشتند که جریان نارضایتی پیامبر را از همسران خود شنیده اند و اینک برای آن آمده اند که پرسند آیا از ما دوری گزینند؟ که پیامبر به آنان پاسخ دادند: نه بلکه روابط دوستانه و گرم خویش را با ما قطع کنند.<sup>۲</sup>

به هر حال پیامبر گرامی، مردم را از گفتگو نمودن با ما سه تن که از جهاد در راه حق سربازده بودیم نهی کرد و مردم نیز از ما دوری گزیدند. زمین و زمان برای ما زشت و ناشناخته جلوه کرد و به همین روال حدود پنجاه روز بر من گذشت. دو دوست من از قطع رابطه مردم چنان دچار شکست روحی شدند که زمینگیر گشتند و از خانه بیرون نیامدند؛ اما من که سخت ترین فرد گروه بودم، هم به نماز جماعت حاضر می شدم و هم به کوچه و بازار مسلمانان می رفتم، گرچه آنان با من گفتگو نمی کردند.

پس از نماز، به محضر پیامبر شرفیاب می شدم و به آن گرانقدر سلام و درود نثار می کردم و با خود می اندیشیدم که آیا لبان مبارک را برای پاسخ به سلام من تکان می دهد یا نه؟ نماز را نزد او و در نقطه دید او می خواندم تا دزدکی بر او بنگرم. هنگامی که من به نماز خویش روی می آوردم، آن پیشوای پر مهر بر من



که به دلیل سستی و ضعف احساس مسئولیت از همراهی با پیامبر وامانده بودند، ملاقات کردم و ضمن گفتگو با هم توافق کردیم که هر بامداد برای تفریح و سرگرمی به بازار بیاییم؛ و نیز هر روز می گفتیم: فردا یا پس فردا بسوی میدان تبوك حرکت خواهیم کرد؛ و همین گونه روزها را از دست دادیم تا خیر بازگشت پیامبر از میدان جهاد به مدینه رسید و ما در حسرت و ندامت گرفتار آمدیم.

#### افزوای مرگبار

پیامبر از میدان جهاد بازگشت و ما نیز خود را در میان مردم جا زدیم و به استقبال آن حضرت شتافتیم و مراسم ادب را در تبریک و تهنیت و دعا برای سلامت او به جای آوردیم؛ اما آن پیشوای بزرگ از ما

سخنی به میان نیاورده بود؛ اما در «تبوك» هنگامی که مجاهدان برگرد خورشید جهان افروز وجودش گرد آمده بودند، فرموده بود: راستی کعب بن مالک چه کرد؟ و اینک کجاست؟ یکی از قبیله بنی سلمه به تمسخر گفته بود: ای پیامبر خدا! او لباسش را شسته بود و بخاطر نداشتن لباس و فقدان امکانات از همراهی شما بازمانده است. معاذ از گفتار او ناراحت می شود و ضمن توییح او می گوید: ای پیامبر خدا! ما تا کنون از او جز نیکی سراغ نداریم. و پیامبر گرامی دیگر چیزی نمی گوید.

آری، من پس از رفتن پیامبر و سپاه توحید از مدینه، و گذشت چند روز، وارد بازار شدم و بی آنکه کاری انجام دهم با «هلال» و «مراره» دو تن دیگر از مسلمانانی

می نگریم؛ اما گویی برای تبه و بیداری من! هنگامی که من بسوی او چشم می دوختم از من روی بر می تافت. پس از مدتی، دوری گزیدن مسلمانان از ما و قطع رابطه با جامعه، روزی سر راه خویش به پسر عمویم و فردی که محبوبترین انسانها نزد من بود، رفتم و بر او سلام گفتم، اما به خدای سوگند که پاسخ نداد. به او گفتم: «اباقتاده» تو رابه خدا! آیا نمی دانی که من خدا و پیامبر را دوست می دارم؟ او سکوت کرد.

بار دیگر او را سوگند دادم. بار سوم که او را سوگند دادم، گفتم: خدا و پیامبرش داناترند. و دیگر چیزی نگفتم و من درحالی که سیلاب اشک از دیدگانم جاری بود از او دور شدم.

#### آزمایشی دشوار

در همان روزهای سخت بر سر راه خویش به بازار، به یکی از تجار بزرگ شام بر خوردم که مواد غذایی از شام به مدینه می آورد. او از مردم سراغ مرا گرفت. مرا نشان دادند. نزد آمد و نامه ای از پادشاه «غسانی» به من داد. نامه را گشودم دیدم این گونه است: اما بعد: به ما گزارش شده است که پیشوایت بر تو سخت گرفته است، در حالی که خداوند نه ذلت تو را خواسته و نه تو را تباه ساخته است؛ از این رو بر خیز و بسوی ما بشتاب که مقدمت را گرامی می داریم.

پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز از آزمایشهای دشوار زندگی است. . . آن را به آتش افکندم و سوزانیدم تا از این

موضوع آسوده خاطر گردم و دچار وسوسه نشوم.

#### با مرگ با زندگی پرافتخار!

آری، هنگامی که «کعب» و دو دوستش خود را در کام رنجها و مشکلاتی که دامگیرشان شده بود یافتند، با خود این گونه زمزمه کردند: در صورتی که نه پیشوای بزرگ امت با من سخن می گوید و نه برادران دینی و خاندان ما، دیگر چه دلگرمی و انگیزه ای ما را در مدینه نگاه می دارد؟ بیایید مدینه را ترك کنیم و به قله های سر به آسمان کشیده برویم و همچنان در آنجا بمانیم تا یا خداوند توبه ما را پذیرا گردد و یا بمیریم و از این تنگناهای شدیدی که برای خود ساخته ایم نجات یابیم. آنان با این اندیشه مدینه را ترك کردند و بر فراز کسوهی به نیایش و نماز و روزه داری پرداختند. خانواده آنان برایشان آب و غذایی اندک می آوردند و در نقطه ای می نهادند و وی آنکه با آنان گفتگو کنند باز می گشتند. روزها و شبهای بسیاری بدین صورت گذشت، در حالی که آنان بر کرده خویش شبانه روز اشک ندامت می ریختند و از خدای خویش خالصانه می خواستند آنان را مورد بخشایش قرار دهد.

پس از مدتی که به همین منوال گذشت، روزی «کعب» به دو دوست خویش گفت: یاران! اینک که خدای پر مهر و پیام آورش به ما خشم گرفته اند و خاندان و برادران دینی ما رابطه دوستانه خود را با ما گسسته اند و کسی با ما سخن نمی گوید، چرا ما رابطه خویش را با هم نگسلیم؟ و چرا

بدین وسیله ناخشنودی خود را از عملکرد یکدیگر نشان ندهیم؟ و بدنبال این اندیشه جدید بود که خود آنان نیز از هم گسستند و در کوهها پراکنده شدند و سوگند یاد کردند که با هم سخنی نگویند تا یا خدا بر آنان مهر ورزد و توبه شان را بپذیرد و یا در اوج تنهایی و ندامت مرگشان فرارسد.

#### مژده...مژده!

«کعب» می گوید: ده شبانه روز نیز بدین صورت سپری شد؛ و آنگاه پنجاه شبانه روز! آری پنجاه شبانه روز بود که جامعه پویا و مترقی و نویناد اسلامی رابطه دوستانه و پر مهر خویش را با ما سه تن گناهکار و سست عنصر که دفاع از شرف هستی و ارزشهای معنوی را وانهاده و در مدینه مانده بودیم، گسسته بود؛ و ده شبانه روز بود که خود ما سه نفر نیز از عملکرد خویش چنان زده شده بودیم که رابطه خود را با یکدیگر از هم گسسته بودیم. سپیده دم پنجاهمین روز بود و من در شرایط عجیب و وصف ناپذیری بودم. از شدت ضعف و ناتوانی نماز فجر را نشسته می خواندم و با دلی لبریز از سوز و گداز دست نیاز به بارگاه آن بی نیاز داشتم و از او طلب بخشایش می کردم. جانم به لب رسیده بود و زمین با همه گستردگی و فراخیش به من تنگی می کرد، که به ناگاه فریاد رسای فریادگری را شنیدم که با صدای بلند مرا می خواند. ندای او در کوه و دشت طنین افکنده بود و می گفت: کعب! کعب! کعب بن مالک! بشارت، مژده، او! چه لحظات خوش، جاودانه،





به یادماندنی، دلنشین، شورانگیز، وصف ناپذیر، شادی آفرین، جانبخش و شکوہباری! به سجده رفتن و دریافتن که نسیم موج شادی و سرور وزیدن آغاز کرده و پیام آور مهر و صفا، به هنگامه نماز بامدادی، خبر پذیرش توبه ما را از بارگاه دوست دریافت و به مردم اعلان کرده است و این مردم اند که برای بشارت به کوههای مدینه شتافته اند.

بهترین روز زندگی مبارک!

آری، با شنیدن ندای بشارت نخستین مژده رسان، سپاس خدای را به جای آوردم و لباسهای خویش را از تن در آورده و بدو هدیه کردم و در حالی که مردم دسته دسته برای تبریک بخاطر پذیرفته شدن توبه ام به بارگاه خدا، به دیدارم می آمدند، به همراه آنان شادمان و سرافراز وارد مسجد پیامبر شدم. آن گرانمایه نشسته بود و مردم بر گرد خورشید وجودش گرد آمده بودند. به او نگریستم تا عکس العمل او را دریابم؛ چرا که برایم بسیار حساس و حیاتی بود. آن حضرت با دیدن من، با چهره ای شاد و درخشان روی به من کرد و فرمود: کعب! بهترین روز زندگی را به تو تبریک می گویم. «ابشربخیروم مر علیک منذ ولدتک أمک»

و آنگاه به تلاوت آیه شریفه پرداخت:

وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم توبه: ۱۱۸

درسهها و اندرزها

در این آیه شریفه و داستان شنیدنی آن، درسههای انسانساز و اندرزهای بسیاری است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می رود:

۱- در فراز و نشیب ها

در فراز و نشیب های زندگی و سختیهای روزگار و هنگامه کورانها و طوفانهاست که درون و باطن انسانها آشکار، و وجدانها آزموده می شود. کاروان مجاهدان راه حق و عدالت در مسیر تکاملی خود پیش می رود و پشت سرش نه تنها صفهای سرباززندگان از جهاد و نفاق پیشگان سست عنصر بلکه عناصر راحت طلب و عقب مانده را نیز وامی گذارد و می رود. این تعبیر رسای قرآن کریم که این سه تن را بازمانده از جهاد عنوان می دهد، دارای بار بسیار و ظرافت خاصی است. قرآن بیانگر آن است که این سه نفر، نه سرباز زندگان از جهاد، بلکه کسانی بودند که در حقیقت کاروان مجاهدان پیشتازی که بسوی والایی ها و سرفرازیها در حرکت بود آنان را پشت سر خویش وانهاد و رفت. کسانی را وانهاد که ارزشهای زودگذر مادی، حرص و آز در لذت جویی و آسایش طلبی، بخل در انفاق و ایشار و فداکاری در راه خدا، ضعف در تصمیم گیری و جهاد در راه حق و... آنان را زمینگیر ساخته بود؛ و کاروان مجاهدان شایسته کردار به چنین عناصری بها نداد و آنان را وانهاد و رفت؛ و از این قماش انسانها بسیاریند که از رنج و سختی می هراسند و از تلاش و کوشش می گریزند. آسایش خفت بار را بر رنج و کوشش افتخار آفرین بر می گزینند

وسلامتی ذلت بار را بر خطر عزت آفرین و شکوہبار ترجیح می دهند. <sup>۳</sup> این گروه و نظایر اینان نمونه های بسیاری در روزگاران دارند. شادمانی و سرور آنان را غرق در خود می سازد و خویشتن را چنین می بینند که با تخلف کنندگان از فرمان جهاد، قرین باشند بدان پندار که توانسته اند با شگرد خویش رهبری آگاه اسلامی را دستخوش غفلت نموده و خود را از خطر پرافتخار همراهی با کاروان عشق و جهاد آسوده سازند؛ اما نمی دانند که چنین نیست بلکه ابتکار عمل در دست فرماندهی مجاهدان پاکباخته است و آنان خود بسان کالایی وامانده و بنجل رها شده اند؛ و همان گونه که اشیاء اجناس بی ارزش را رها می کنند، کاروان جهادگران نیز اینان را رها ساخته و بسوی میدان ایشار و عشق می شتابند.

قرآن در نکوهش این گروه می فرماید:

فرح المُخَلَّفون بمقدمهم خلاف رسول الله و كرهوا ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله و قالوا لا تنفروا في الحرّ قل نار جهنم اشدّ حرّاً لو كانوا يفقهون. توبه: ۸۱

آنان که در خانه نشستند و از همراهی با پیامبر خدا [برای رفتن به جهاد] تخلف ورزیدند، خوشحالند. آنان جهاد با مال و جان خویش در راه خدا را ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید! بگو: گرمای آتش [شعله ور] دوزخ بیشتر است! کساش می فهمیند.

در اینجا نمونه دیگری از سرباز زندگان از جهاد وجود دارد. کسانی که با ایمان به



وحی و رسالت، و با آگاهی به مسئولیت جهاد، در راه عزت و سربلندی و کرامت انسانی زندگی می کنند و به مقاومت در برابر بیسداد و ستم باور دارند، اما در شرایط سخت و هنگامه تصمیم گیری شهاستمندانه و آگاهانه، به آفت ضعف اراده گرفتار می گردند؛ و در نتیجه، راحت طلبی و تزلزل و دولی، آنان را از اوج گرفتن بسوی والایی ها و سکوی افتخار و پیروزی باز می دارد. فرصتهای طلایی و سرنوشت ساز را از آنان می گیرد و آنگاه اندوه جانفرسایش را برایشان می گذارد؛ و پیداست که ثمره این تبلی و تن آسایی، ندامت عمیق و اندوه جانکاه و سوز و گداز مرگباری است که دامنگیرشان می شود. آری «کعب بن مالک» و دوستانش در لحظات سخت و سرنوشت ساز به آفت ضعف و راحت طلبی گرفتار می گردند و از کاروان جهاد به فرماندهی پیامبر تخلف می ورزند؛ اما پس از اندک زمانی به سرعت به گناه و اشتباه خویش پی می برند<sup>۴</sup> و به اندیشه جبران گناه می افتند. و راستی که چه فاصله عمیقی میان این دو گروه است: گروهی که بخاطر راحت طلبی و تن آسایی و ضعف در تصمیم گیری از کاروان جهاد بازمانده، و گروهی که بخاطر فرصت طلبی و نفاق پیشگی و نیرنگ بازی، از این رو باید با هر گروه به سبک خاصی برخورد کرده نه یکسان.

۲- برخورد عادلانه و سارنده

موضع قرآن شریف در مورد این دو گروه از سرباز زدگان از جهاد، بخاطر نیتها و انگیزه های درونی و هدفهایشان، متفاوت

است در برابر گروه فرصت طلب و بازیگر و نفاق پیشه موضع قرآن سخت و جدی و هشدار دهنده است به گونه ای که پشیمانی و ندامت آنان از کرده ناشایسته خویش، و اصرارشان بر شرکت در میدانهای دیگر جهاد به همراه مجاهدان را نمی پذیرد و به پیامبر گرامی می فرماید: [هان ای پیامبر!] اگر خدا تو را از جنگ باز گردانید و با گروهی از آنان [که به انگیزه نفاق، از شرکت در جهاد سرباز زدند] دیدار نمودی و آنان از تو خواستند که برای پیکار دیگری [به همراه شما] بیرون آیند، بگو: شما هرگز به همراه من به جنگی نخواهید آمد و با من با هیچ دشمنی پیکار نخواهید کرد؛ چرا که شما از همان مرحله اوگ به نشستن در خانه [و تخلف از فرمان خدا] خشنود بودید؛ پس اکنون نیز با همانان که از فرمان جهاد سرباز زدند، در خانه بمانید.

فان رجعتك الله الي طائفة منهم فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا إنكم رضيتم بالقسمود أول مرة فاقعدوا مع الخالفين. ت: ۸۴

این موضعگیری قاطعانه و صریح بدان دلیل است که: کسانی که در لحظات سخت و سرنوشت ساز به انگیزه نفاق و نیرنگ بازی و بزولی از جهاد در راه حق و عدالت، سرباز می زنند و آنگاه به این عمل ناپسند شادمانی نیز می نمایند، دیگر حق شرکت در میدانهای آینده شرف و افتخار را ندارند؛ چرا که آنان با این رفتار زشت خود دیگر شایسته سرفرازی و کرامت جهاد همراه با پیامبر و دریافت نشان سربازی در صفوف ایمان آوردگان را ندارند؛ و بدان دلیل که در هر میدان دیگری نیز، اگر بتوانند با افشاندن بذر نفاق و سستی، در صفوف مجاهدان شکاف و تزلزل ایجاد می کنند. از این رو گروهی که در هنگامه دشواری و مشکلات به آفت ضعف دچار گشته و از انجام رسالت خویش سرباز زده و از همراهی مجاهدان تخلف می ورزند، لازم است بمنظور صیانت نیروهای رزمنده از آفت ضعف و سستی، از صفوف قهرمانان دور ریخته شوند؛ زیرا نرمش و سهل انگاری با آنانی که در بحر آنها، از بدوش کشیدن بار مسئولیت شانه خالی

می کنند و آنگاه در دوران آسایش و بهره‌وری فرصت طلبانه به صف تلاشگران با ایمان و فداکار بازمی گردند، نوعی خیانت به مجاهدان تلاشگر و به مکتب و آرمانی است که آنان در راهش قهرمانانه پیکار می کنند<sup>۵</sup>

بر این اساس است که این موضعگیری محکم و عادلانه با این گروه نیرنگ باز تا آخر زندگی و پس از مرگشان نیز تغییر نمی کند و به پیامبر هشدار می رسد که: اگر یکی از آنان بمیرد هرگز بر او نماز نگذارد و [برای دعا و طلب آمرزش] کنار قبرش نایستد. و لا تُصل علی احد منهم مات ابدأ ولا تُقَم علی قبره.

اما با وجود این موضعگیری سخت و جدی در برابر این گروه بازیگر بی ایمان، موضع قرآن در برابر آن گروه سه نفری بازمانده از جهاد بصورت دیگری است. آنجا راه را برای بازگشت، و پیوستن آنان به صفوف مجاهدان راه حق و عدالت می گشاید و بدانها اجازه می دهد که پس از چشیدن رنج اشتباه و تخلف خویش، بار دیگر برای جبران، فرصت یابند و به نیروی پیکارگر پیوندند. به همین دلیل است که قرآن در میان گروههای چند گانه سرباز زده و بازمانده از جهاد، برای این سه نفر حساب جداگانه باز می کند و می فرماید: و نیز خداوند توبه آن سه تن را که از جهاد بازمانند، پذیرفت تا آنگاه که زمین با همه گسترده‌گیش بر آنان تنگ آمد...

و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض

بماریت . . . توبه: ۱۱۸

### ۳- در زندان انزوا

چگونه می توان با آفت گناه و قانون شکنی مبارزه کرد و موفق شد؟ این پرسش همیشگی اصلاحگران جامعه‌ها و تمدن‌هاست. در پاسخ آن، برخی رشد فکری و فرهنگی بخشیدن به جامعه را تنها چاره درد می نگرند؛ و برخی بهبود شرایط اقتصادی و بهره‌وری از مظاهر زندگی را. گروهی شرایط سالم سیاسی و عدالت اجتماعی را؛ و گروهی شرایط درست محیط را. برخی تحکیم مبانی عقیدتی و ایمان به خدا و جهان پس از مرگ را؛ و برخی شکوفا ساختن ارزشهای اخلاقی و انسانی و روح مسئولیت‌پذیری در جامعه را. دسته‌ای ارائه الگوهای شایسته عملی در میدانهای گوناگون زندگی را و گروهی نیز زندان، شلاق، اعدام و قوانین سخت‌گیرانه را. . . . آیه مورد بحث و داستان آن، راه جالب و جامع و کارآیی را ارائه می کند که نه دردسر و هزینه زندانها را دارد و نه بدآموزیهای آنها را؛ اما اثر گذاری آن از هر فشار و کیفری سخت تر است؛ به گونه‌ای که جان گناهکار و قانون شکن را به لب می‌رساند و او را برای اصلاح خویش و جبران زشتیها آماده می سازد؛ و این راه سازنده، راه گسستن پیوندهای دوستانه با گناهکاران و افکندن آنان به زندان محاصره و انزواست. برآستی اگر مردم در برابر عناصر زورگو و شرارت‌پیشه و آلوده، به جای تملق و چاپلوسی و سازشکاری که بدبختانه بصورت یک بیماری مرگبار همه جاگیر شده است، به این وظیفه انسانی اسلامی خویش عمل کنند و به جای تشویق

آنان به هرزگی و حق‌کشی، خیرخواه حقیقی آنان باشند و دست به نوعی مبارزه منفی با آنان بزنند، بی هیچ تردیدی می‌توانند جامعه را از مظاهرستم و فریب و گناه و زورگویی و شقاوت پاک سازند.

آری در داستان این آیه دیدیم که زندان انزوی از اجتماع چگونه آن سه تن سرباز زده از جهاد را، بخود آورد به گونه‌ای که جانشان به لب رسید و دریافتند که جز به خدا پناه بردن و خود سازی راه دیگری نیست<sup>۶</sup>

۲- یک عمر فداامت بهای اندکی

#### غفلت

آفت سستی و راحت طلبی در شرایط دشوار و به هنگام وسوسه‌گرایز و تمایلات، گناه دامگیر برخی از مؤمنان آگاه و خالص نیز می‌گردید و در نتیجه بسوی راحت طلبی و تن‌آسایی در زیر سایه‌های خنک، و بهره‌وری از نعمتها پناه می‌بردند و حرکت بسوی میدانهای پیکار و تحمل مشکلات آن برایشان ناخوشایند می‌نمود. اندکی پیش در داستان یکی از آن سه نفر خواندیم که گفت: در حرکت بسوی «توبه» مسلمانان آماده شدند و من نیز در این اندیشه بودم که آماده حرکت شوم اما در عمل، کاری انجام نداده و به خود گفتم مهّم نیست، من هر لحظه‌ای که بخواهم می‌توانم آماده شوم؛ و همواره به همین سستی و راحت طلبی فرصت را از دست دادم تا سپاه توحید آماده شد و پیامبر به همراه مبارزان حرکت کرد در حالی که من هنوز آماده نشده بودم. تصمیم گرفتم بسرعت آماده شوم و در راه به آنان برسیم؛ اما در عمل، کاری نکردم؛

وای کاش رفته بودم!

و راستی که اندوه چنین فردی چقدر سهمگین بود آنگاه که دریافت که در صف سرباز زدگان و عقب ماندگان از جهاد، جز عناصر نفاق پیشه و یا بیماران و سالخورده‌گان و افراد فاقد قدرت و امکانات حرکت، گروه دیگری را نیافت؛ و بدینسان فرصتهای گرانبها، برای رقم زدن افتخار و اوج گرفتن به قلّه کرامت، از دست کسانی می‌رود که ندای نفس را برای راحت طلبی و عافیت جویی پاسخ می‌دهند و در برابر آن عمری را با پشیمانی و حسرت و سوز و گداز قرین می‌گردند.

#### ۵- مهم‌ترین راه پیروزی

همان‌گونه که آفت راحت طلبی و سهل‌انگاری یکی از عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی است، تلاش و تحرک بجای وجدی و هدفدار نیز، از مهم‌ترین عوامل موفقیت و پیشرفت است و می‌تواند انسان را از صف واماندگان و ورشکستگان نجات بخشیده و به اوج کرامت و شکوه ارتقا بخشد. برای نمونه، «ابوخیثمه» یکی از یاران مجاهد پیامبر است که در همین جریان تبوک، بر اثر سهل‌انگاری و راحت طلبی چیزی نمانده بود که چهارمین آن سه نفر گردد و از کاروان جهاد و عشق بکلی بازماند؛ اما لطف خدا شامل حال او شد و با حرکتی در خویشتن و یک تصمیم جدی، موانع گوناگون و وسوسه‌های نفس‌را، که او را زمینگیر ساخته و از همراهی با پیامبر و کاروان جهاد باز داشته بود، همه را کنار زد و برای جبران اشتباه سهمگین خویش حرکت کرد. او

چند روز پس از رفتن کاروان جهاد به فرماندهی پیامبر بسوی «تبوک» در آن هوای گرم و سوزان مدینه، روزی نزد همسران خویش رفت در حالی که هر کدام از آن دو در باغ سرسبز و پر طراوت سایبانهای خاص خویش را مرتّب و منظم ساخته و برای او آب خنک و غذای گوارا آماده نموده بودند.

هنگامی که بر آنان وارد شد و خود را میان دو همسر پرمهر و زیبای خویش دید و بدانچه برای پذیرایی از او مهیا ساخته بودند نگریست، به ناگاه در اندیشه فرو رفت و به یاد آورد که درست در شرایطی که او در اوج آسایش و غرق در نعمت است کاروان جهاد به فرماندهی پیامبر برای رویارویی با دشمن متجاوز به پیش می‌تازد. لختی اندیشید و به خود گفت: به خدای سوگند که این منصفانه نیست! پیام آور بزرگی که پاک و پاکیزه است و خداوند، گذشته و آینده او را تضمین کرده، در این گرمای شدید و یادهای سوزان سلاح بر دوش از خانه خارج گشته و در راه خدا جهاد می‌کند؛ اما «ابوخیثمه» جوان و نیرومند را بنگر که در سایه خنک و میان دو همسر زیبا روی خویش نشسته و از جهاد مانده است! نه به خدای سوگند این منصفانه نیست!

آنگاه بسان یک مجاهد هدفدار و متعهد، بانوان خویش را مخاطب ساخت و گفت: به خدای سوگند! به سایبان هیچ کدام از شما وارد نمی‌شوم تا به پیشوای محبوب خویش برسم؛ بنابراین زاد و توشه را هم را برای شتافتن به میدان جهاد فراهم سازید. پس با غناتدانش وداع کرد و راه را

در پیش گرفت تا در میدان تبوک به کاروان جهاد رسید.<sup>۷</sup>

پیامبر پس از دریافت گزارش هر گروه از سرباز زدگان از جهاد، می‌فرمود:

او را واگذارید! اگر در او خیر و برکتی باشد، خدا او را به شما ملحق می‌سازد و گرنه شما را از شر او راحت ساخته است. «دعوه فان یک فیه خیر فیسلحقه الله تعالی بکم و ان یک غیرذلک فقد اراحکم الله منه».<sup>۸</sup>

و درست در همان لحظات بود که او به محضر پیامبر شرفیاب شد.

#### ۶- مبارزه منفی

در جو اجتماعی یک جامعه و تمدن آگاه و آرمانخواه اسلامی که همگان مسئولیتهای خویش را شناخته و به انجام وظایف همت می‌گمارند، برای گناهکاران و کسانی که نخواهند بار مسئولیت خویش را به دوش کشند، هیچ مجال و میدانی نمی‌ماند؛ به همین دلیل است که در این داستان می‌نگریم که جامعه نوپنید اسلامی رابطه خویش را با آن سه نفر گناهکار می‌گسلد و هیچ کسی حتی یک کلمه با آنان سخنی نمی‌گوید و جواب سلام آنان را هم نمی‌دهد. وضعیتی به گونه‌ای است که همسران و فرزندان آنان نیز ارزش و فلسفه این گسستن پیوند دوستانه را بشایستگی درمی‌یابند و خود پیشتاز قطع رابطه با آنان می‌گردند؛ و بدینسان رابطه افراد آن جامعه از زن و مرد و پیر و جوان و آشنا و بیگانه با آنان بطور کامل گسسته می‌شود. کار به جایی می‌رسد که در یک شهر و در میان یک جامعه بزرگ، تنها





ورانده و مطرود می گردند. احساس انزوای مرگبار و تنهایی خفه کننده و وحشت و هراس چنان بر آنان سایه می افکند که گویی زمین با همه گستردگی بر آنها تنگ و بصورت غار وحشتناکی در آمده و عذاب وجدان چنان تحت فشارشان می نهد که حتی در وجود خویش جایی برای خود نمی یابند. واقعیت این است که این انزوای هولناک که بخاطر گسستن جامعه با آنان، بدان گرفتار شدند نقش شگرفی در بیداری آنان داشت. در پرتو این گسستن پیوند ازسوی مردم بود که آنان به سهمگین گناهی که مرتکب شده بودند پی بردند و به بزرگی جنایتی که انجام داده بودند آگاه شدند. پس از آن با اینکه در میان خانه و شهر و درکنار همسر و فرزندان و همسایگان و دوستان خویش زندگی می کردند، خود را تنها و بیگانه و بریده از همه می دیدند. دیگر، همسر پرمهری که پیش از آن همواره سخن آنان را می شنید و دستورشان را به جان می خرید به آنها بهایی نمی داد؛ و فرزندشان که همیشه بالاترین احترام و تجلیل را به آنان نثار می کرد آنان را به چیزی نمی گرفت. دوست گرم و با صفایی که پیوسته همسخن آنان بود به گونه ای تغییر کرده بود که جواب سلام آنان را نمی داد. به همین جهت بود که خود آنان نیز از هم بریدند و یکی از آنها گفت: اینک که تمامی مردم رابطه دوستانه خویش را با ما گسسته اند، بیایید خود ما نیز از هم جدا شویم. و بدینسان آن سه تن نیز از هم گسستند؛<sup>۹</sup> چرا که با یک تحول فکری به اینجا رسیدند که گناهکار نیز نباید از

گناهکار دیگر خشنود باشد. و این گونه یک جامعه زنده و با ایمان و آگاه می تواند میکرب مسئولیت ناشناسی و راحت طلبی و فساد را، در جامعه خویش به محاصره در آورد و عناصر دچار شده به این آفتهای اجتماعی را، از راه آگاه ساختن به گناه و رفتار ناپسندشان به تصحیح رفتار و عملکرد خویش و ادار سازد؛ و این خود یکی از شیوه های سازنده دعوت به ارزشها و نهی از ضد ارزشها و گناهان است. به همین دلیل در روایت از پیامبر گرامی می خوانیم که فرمود:

کمترین درجه انکار ضد ارزشها و نهی گناهان آن است که گناهکاران را با چهره گرفته و با تشریح دیدار کنی.

«ادنی الانکار ان تلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهرة»<sup>۱۰</sup>

بارزترین ویژگی امت فمونه

از همین دیدگاه است که قرآن شریف امر به معروف و نهی از منکر را بارزترین ویژگی جامعه اسلامی می داند. جامعه شایسته و وارسته ای که می خواهد در میان جامعه ها و تمدنها بعنوان الگو و پیشتاز و آموزشگاه والایی ها، ارزشها، آزادگیها، عدالتهای سرفرازیها تجلی کند. قرآن در این مورد می فرماید:

کتتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله

شما بهترین امتی هستید که برای (هدایت) مردم پدید آمده اید: امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان می آورید. . .

بیان این ویژگی برای جامعه اسلامی آن

هم پیش از ویژگی توحید گرامی و ایمان به خدا، نشانگر نقش سازنده و خلاق و پرشکوه آن است؛ و وانهادن آن فریضه بزرگ الهی در جامعه نیز نشانگر سرآغاز انحطاط و غروب غمبار شکوه و عظمت آن جامعه و نقش حیاتی آن است.

هشتمین امام مصلح در این مسورد از پیامبر گرامی آورده است که می فرمود: آنگاه که امت من رسالت شکوهار دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را به یکدیگر وانهادند باید با خدای توانا اعلان جنگ کنند.

اذا امتی توأکلت الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فلنأذن بوقاع من الله.



### یادداشتها:

۱- آن سه نفر عبارت بودند از «کمب بن مالک»، «هلال بن اسیه» و «سراوه بن ریح». در این مورد به تفسیر قمی، مجمع البیان، میزان، فی ظلال القرآن، الکاشف ذیل آیه شریفه می توان مراجعه کرد.

۲- . . . فنقلن قدبلغنا سخطک علی ازواجنا افنعزلهم؟ فقال (ص): لا ولكن لا یقرون. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۹۷

۳- فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۱۶۸۲

۴- فی ظلال القرآن ج ۳ ص ۱۷۳۰

۵- فی ظلال القرآن ج ۳ ص ۱۶۸۳

۶- این بند از خود مترجم است.

۷- تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه

۸- تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه

۹- تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه

۱۰- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۱۳

۱۱- بحارج ۱۰۰ ص ۹۲